

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/07

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع / حکم هفتم از احکام هشت‌گانه نکاح منقطع

مفتمین حکم از احکام هشت‌گانه‌ای که مرحوم محقق در بحث نکاح منقطع مطرح کردند این است که فرمودند: «لا یثبت بهذا العقد میراث بین الزوجین شرطاً سقوطه او اطلاقاً و لو شرطاً التوارث او شرطاً احدهما قبل یلزم عملاً بالشرط و قبل لا یلزم لانه لا یثبت الا شرعاً فیکون اشراطاً لغير وارث کما لو شرط للاجنبی و الاول اشهر» [1] این حکم هفتم درباره این است که در نکاح منقطع، ارث نیست؛ یعنی زن جزء نساء مرد هست، جزء ازواج مرد هست، جزء امرائه مرد هست؛ این سه عنوانی که در آیه و روایت آمده است که «نساءهم» یا «ازواجهم» یا «وامراته» و مانند آن بر زن منقطعه صادق هست، مگر اینکه جمیع احکام برای جمیع اقسام نکاح نیست. آنها که ازدواج با کتابیه را به نحو دائم جایز می‌دانند، این ازدواج هست این جزء «نسائهم» هست، جزء «ازواجهم» هست، جزء «امراته» هست ولی ارث نیست؛ چون غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد. پس می‌شود زوجیت باشد، نکاح باشد حتی نکاح دائم و ارث نباشد، تلازمی بین نکاح و ارث نیست، این نکته اول.

دوم اینکه اگر شرط بکنند که بعد از مرگ، این زن ارث ببرد این مشروط، این مرد که عهده‌دار است، از مال چه کسی دارد می‌بخشد؟ انسان بعد از مرگ، بیش از ثلث نسبت به بعد از مرگ حق ندارد. کسی که مرد اگر وصیت نکرد که هیچ حق ندارد، اگر وصیت به ثلث کرد تا ثلث حق دارد؛ آن‌گاه مال او به سه قسمت تقسیم می‌شود: - نه این ثلث، این ثلث چیز دیگر است - اول دین، بعد ثلث میّت، بعد میراث ورثه، فقط او یک کفن حق دارد از مال خود بردارد «و لا غیر» - آن مراسم برگزاری ترحیم و مانند آن حساب دیگر است - شخص وقتی مرد چه وصیت بکند چه وصیت نکند، به مقدار تجهیز میّت از مال او برمی‌دارند، بعد مال او به سه قسمت تقسیم می‌شود: اول دین او را می‌دهند؛ تمام بدهکاری‌هایی که در ذمه مرد بود با مرگ از ذمه به عین منتقل می‌شود و عین درگیر است، مرهون ادای دین است، قبلاً در ذمه او بود و انسان مرده ذمه ندارد، تمام این دیون از ذمه به عین منتقل می‌شود و تمام این عیون مرهون است حَقْدِیان باید داده شود. بعد از اینکه حَقْدِیان داده شد و مال خالص شد، اگر او وصیت کرد ثلث او را برمی‌دارند، بقیه برای ورثه است. اگر زن منقطعه‌ای این شخص حَقّی ندارد و جزء وراثت او نیست، او نسبت به زمان حیات خودش می‌تواند چیزی به او بدهد، ثلث خود را «کلاً او بعضاً» می‌تواند به او بدهد؛ اما میراث برای ورثه است، او از کیسه چه کسی می‌خواهد ببخشد؟! او شرط بکند که زن منقطعه ارث ببرد، این در اختیار او نیست.

اما تبیین مطلب این است که او الآن یک تعهدی را بین خود و این زن برقرار می‌کند، یک؛ و شارع مقدس این تعهد را امضاء می‌کند، دو؛ این زن می‌شود طبقه وراثت، سه؛ پس مال خودش را می‌برد، مال میّت را نمی‌برد، مال سایر ورثه را نمی‌برد، سهم خودش را می‌برد. اگر گفتیم این شرط، ممضای نزد شارع است؛ یعنی شارع مقدس یک شناسنامه

جدیدی به این زن منقطعه داده است، پس این زن جزء وراثت است؛ این چنین نیست که این مرد بعد از مرگ خود بخواهد از مال ورثه بگیرد به این زن بدهد تا کسی بگوید بعد از مرگ حق ندارد. او قبل از مرگ یک تعهدی متقابل دارد، وقتی شارع این تعهد را امضاء کرد مانند این است که به این زن یک شناسنامه جدیدی داده است، پس این زن می شود جزء طبقه وراثت؛ حالا یا یک هشتم یا یک چهارم برابر آنچه در این ورثه هست. این زن را ذات اقدس الهی قبل از مرگ جزء وراثت قرار داد، بعد از مرگ هم این شخص ارث می برد. این تبیین صورت مسئله است.

اقوال مسئله ملاحظه فرمودید گرچه مرحوم صاحب جواهر دارد «اکثر بل المشهور»؛ [2] اما غالب اینها همان رای گیری مطابق با اکثریت است، کشف از رضای معصوم و وجود معصوم و مانند اینها خیلی بعید است، این یک کار عقلایی است که اکثریت اگر به یک چیزی رای دادند دیگران هم همان کار را می کنند، مگر اینکه یک مهره قوی علمی باشد که بتواند برگرداند؛ وگرنه فقه ما، اصول ما، سایر علوم ما هم برابر همین روش عقلایی است و کار عقلایی هم هست، وقتی اکثر فقها رای می دهند یا اکثر علما رای می دهند یا اکثر اصولیین رای می دهند، دیگران هم رای می دهند.

پرسش: اکثریت دلیل نیست.

پاسخ: چرا، اکثریت علما دلیل است، اکثریت عقلا دلیل است. بنای عقلا در شرق و غرب عالم که «خُذْ بِمَا اسْتَشَرْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ»؛ [3] این «خُذْ بِمَا اسْتَشَرْتَ» همان معنای اکثریت است. یک وقت است که اکثری مردم است «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»، [4] «اکثرهم کذا و کذا»، «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ [5] اکثر مؤمنین مشرک اند، یک شرک ضعیفی در درون دین اکثریت مردم هست. وقتی به امام (سلام الله علیه) عرض کردند چگونه اکثر مؤمنین مشرک اند، فرمود همین که می گویند: «تَوَلَّى فُلَانٌ لَهْلَكْتُ» یا «تَوَلَّى فُلَانٌ تَأْمَنْتُ كَذَا وَ كَذَا» یا اول خدا دوم فلان شخص، خدا یک اولی نیست که دومی داشته باشد، «هُوَ الْأَوَّلُ الْأَخِرُ»؛ [6] «تَوَلَّى فُلَانٌ لَهْلَكْتُ» را این گونه معنا کنید که اگر ذات اقدس الهی اراده نکرده بود با دست فلان کس مشکل ما حل شود، حل نمی شد؛ این می شود توحید. [7]

پرسش:

پاسخ: بله، غرض این است که در روایات متعارض این طور است. آن هم که شارع مقدس فرمود: «خُذْ بِمَا اسْتَشَرْتَ»؛ یعنی به اکثریت علما گوش بدهید یا به اکثریت روایت گوش بدهید، یا شهرت روایی است یا شهرت فتوایی است، این هم بنای عقلاست، یک چیز جدید تعبد محض نیست؛ لذا بنای عقلاست و اینها امضاء کردند، این طور نیست که نظیر «صوم و صلات» یک تعبد محض باشد.

پرسش: «خُذْ بِمَا اسْتَشَرْتَ» خاصه در مورد روایت است، شامل فتوا نمی شود.

پاسخ: نه، غرض این است که فقهای ما غالباً تابع اکثریت اند مثل صاحب جواهر که سخنگوی شهرت است، از همین راه است.

پرسش:

**پاسخ:** تقلید نه، این تقویت رای است، این تقویت ذهن است. اینکه می‌گوید اکثری این است و به این سمت گرایش می‌کند، رای او هم به همین سمت گرایش پیدا می‌کند او هم این چنین می‌فهمد. وقتی اکثر کتاب‌ها را مطالعه می‌کند از این روایت این‌طور فهمیدند، او هم این چنین می‌فهمد؛ نه مانند مقلدین است تا ما بگوییم تقلید عالم از عالم جایز نیست، او هم این مطلب به ذهنش این چنین می‌آید. بنابراین یک تعبّد آسمانی باشد نیست؛ چون نظیر آن در جای دیگر هم هست.

**غرض این است که اگر شرط توارث می‌شود** معنای آن این نیست که یک غیر وارثی را به جای وارث بنشانند تا ما بگوییم این شرط، خلاف شرع است، یک؛ یا بگوییم این شخص حق ندارد خلاف حقّورثه است، برای اینکه بعد از مرگ این شخص نسبت به مال بیش از ثلث حق ندارد، دو؛ از آن قبیل نیست، از هم‌اکنون تعهد می‌سپرد که این شخص به منزله وارث باشد؛ اگر شارع امضا نکرد که «مضروب علی الجدار» است و اگر شارع امضا کرد، شارع به او یک شناسنامه جدید داد و جزء طبقه وراثت قرار داد، نه اینکه این شخص نسبت به بعد از مرگ خود درباره حقّورثه دخل و تصرف کرده باشد، از آن قبیل نیست.

**نصوصی که هست باعث اختلاف فتوای چهارگانه اصحاب است.** راهی را که مرحوم شهید (رضوان الله تعالی علیه) در چند صفحه طی کرده است، [8] همان راه را مرحوم آقا شیخ حسن پسر بزرگ کاشف‌الغطاء در ظرف یک صفحه خلاصه کرده است؛ [9] این چنین مانند صاحب جواهر که سلطان فقه باشد نیست. **مثلاً این اقوال و آرای چهارگانه همین نصوص مختلف است.** نصوص را باید ما بررسی کنیم از نصوص چه استفاده می‌شود که عقد انقطاعی آیا ذاتاً اقتضای توارث دارد یا نه؟ اگر ذاتاً اقتضای توارث نداشت، ذاتاً اقتضای عدم توارث دارد یا نه؟ اینکه می‌بینید چهار قسم می‌شود، این علمی نیست! تا مرزبندی نشود و تا به صورت تناقض در نیاید و تا به صورت نفی و اثبات نشود، حصر در نمی‌آید. اگر ما یک شیئی داشتیم فقط دو طرف بود، همان یک قضیه کافی است. اگر تقسیمی داشتیم که سه ضلعی بود «الّا و لابد» باید به دو منفصله برگردد؛ اگر سه ضلعی بود کمتر، چهار ضلعی بود بیشتر، پنج ضلعی بود بیشتر. وقتی می‌گویند کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف، این علمی نیست؛ وقتی در ترازو آمد می‌شود علمی. کلمه یا مستقل است یا نه، اگر مستقل نبود یا دلالت بر زمان دارد یا نه، اگر بین نفی و اثبات بود کلمه می‌شود سه قسم: اسم و فعل و حرف؛ اگر مستقل نبود می‌شود حرف، دلالت بر زمان داشت می‌شود فعل، دلالت بر زمان نداشت می‌شود اسم. این چهار قول راهی برای این نیست، مگر اینکه ما بگوییم آیا نکاح منقطع مقتضی ارث هست یا نه؟

**پرسش:** عقد انقطاعی یک ساعته، اصلاً مجالی برای ارث عقلاً نیست.

**پاسخ:** اگر این کودک یک ساعته به دنیا آمد بعد پدر مُرد چطور؟ چرا نیست؟! «قُلْ او کَثُرُ»؛ این کودک یک ساعت قبل از مرگ پدر به دنیا آمد و پدر بعد از این کودک مُرد، پس ارث دارد. «قُلْ او کَثُرُ» این به عمر وارث وابسته است، نه به صحنه میراث.

**حالا نکاح منقطع آیا مقتضی ارث هست یا نه؟** اگر مقتضی ارث نبود آیا مقتضی «عدم الارث» هست یا نه؟ اگر مجموع این دوتا نبود؛ یعنی ذاتاً نه مقتضی ارث بود و نه مقتضی عدم ارث، هیچ کدام از این دو شرط، مخالف مقتضای عقد نیست؛ این باید ثابت شود. شرط میراث بکنند مخالف مقتضای عقد نیست، شرط عدم میراث بکنند مخالف مقتضای عقد

بن مَهْرًا وَ مُحَمَّدٌ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي أَنْبَاءٍ بْنِ تَغْلِبٍ»، سند دیگر: « قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ كَيْفَ أَقُولُ لَهَا إِذَا خَلَوْتُ بِهَا؟» مثل اینکه قبلاً صحبتشان بود که کسی می‌خواهد عقد انقطاعی برقرار کند از حضرت سؤال می‌کند صیغه عقد انقطاعی - که این صیغه در قبال عقد دائم نیست؛ مانند صیغه بیع که می‌گویند - این را چطور بخوانم؟ «قَالَ تَقُولُ». ارتکاز اینها این بود که این با معاطات حاصل نمی‌شود، عقد قولی می‌خواهد، یک؛ لفظ مخصوص می‌طلبد، دو؛ مثل بیع نیست؛ در بیع یا اجاره هیچ کس سؤال نمی‌کند که وقتی من می‌خواهم بیع بکنم به کدام لفظ بگویم یا بخواهم خانه‌ام را اجاره بدهم به کدام لفظ بگویم، آنکه مغروس در اذهان متشرّعه است این است که نکاح، لفظ خاص می‌خواهد. حضرت فرمود در موقع عقد منقطع این چنین می‌گویی: «أَتَزَوَّجُكَ مُنْعَةً عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ لَا وَارَةَ وَ لَا مَوْرُوثَةَ كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا»، ببینید این را جزء عناصر محوری نکاح منقطع می‌داند. قبلاً گذشت که نکاح منقطع چهار رکن دارد: صیغه دارد، تعیین زوجین دارد، مدت معین دارد، مهر معین، اینها ارکان آن هستند؛ الآن در کنار آن ارکان، مسئله «عدم ارث» را ذکر می‌کنند، پس معلوم می‌شود شرط نیست. این شخص می‌گوید صیغه نکاح منقطع چیست؟ فرمود این است. ظاهر روایت این است که در نکاح

منقطع ارث نیست؛ مثل اینکه در نکاح منقطع زمان معین است، در نکاح منقطع مهر معین است.

حالا «وَأِنْ شِلْتُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً» که این یعنی کم کردن یا زیاد کردن مدّت به تراضی طرفین است، «بِكَذَا وَكَذَا دِرْهَمًا» که مهر است، «وَتُسَمَّى (مِنَ الْآخِرِ) مَا تَرَامِيئُمَا عَلَيْهِ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا». اگر این زن گفت «نعم» که در حقیقت؛ یعنی ایجاب بعد از قبول است مثلاً، «فَقَدْ رَضِيَتْهُ هِيَ امْرَأَتُكَوَأَنْتَأَوَّلِي الثَّانِيَّةُ» - که در بحث جلسه قبل اشاره شد که اولویت تعیینی است؛ مانند «الَّتِي أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [12] - ظاهر این روایت این است که مقتضای نکاح منقطع این است. البته اگر شرط ارث بکنند، این راه دارد؛ اگر دلیلی داشتیم، روایتی داشتیم که شرط ارث بکنند راه دارد و قابل قبول هست.

پرسش: پس سببیت ارث، شرعی است نه جعلی.

پاسخ: بله، شرعی است؛ اما خود شارع اگر بفرماید شما این شرط را بکنید خدا امضا می‌کند؛ یعنی همانی که قرار داد او باید بگوید، دیگری حق ندارد بگوید.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی [13] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ» نقل کرد که سؤال کرد صیغه عقد منقطع چیست؟ فرمود این چنین می‌گویید: «أَتَزَوَّجُكَ مُنْعَةً عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَتَّةً نَبِيَّهَ بِنِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ». - «سَفَاحٍ»؛ یعنی زنا - در آیات ارتباط را به چند قسم تقسیم کردند: یا نکاح است یا زناست که «مصافحات» تعبیر کردند یا دوست‌بازی پسر و دختر است که «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ»؛ (اشاره به: [14] این «اخذان»؛ یعنی همین دوست‌بازی. اگر این نکاح منقطع باشد که به حرام نمی‌افتند. دوست هستند و رابطه غریزی هم دارند «من غیر کذا و کذا»، حلال هست حرام نیست. کسی که به دنبال حرام برود خودش را عمداً به زحمت می‌اندازد. «وَعَلَى أَنْ لَا تَرْتَبِي وَ لَا أَرْتُكَ»؛ تو از من ارث نبری من از تو ارث نبرم. از اینها معلوم شد در قوام عقد نکاح هست. «كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا بِكَذَا وَ كَذَا دِرْهَمًا وَ عَلَى أَنْ عَلَيْكَ الْعِدَّةُ»، [15] اینها جزء مقومات است، اینها جزء امور بیگانه که نیست. پس مقوم عقد نکاح منقطع این است که ارث نیست؛ اما حالا این مطلقات قابل تقیید هست یا نه، آن را نصوص دیگر بیان می‌کند.

در روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [16] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ عَدُوٍّ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَسِيرٍ» نقل می‌کند این است: «قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ فِيهِ» این شروط را؛ این شروط نه معنای آن این است که این امور زاید بر عقد است و بیگانه است؛ یعنی این امور، ارکان آن کار است. «أَتَزَوَّجُكَ مُنْعَةً كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا» که رکن است به نام مدت، «بِكَذَا وَ كَذَا دِرْهَمًا» که رکن است به نام مهر، «بِنِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَتَّةً نَبِيَّهَ»؛ حالا کجا نفقه هست کجا نفقه نیست؟ چقدر حقّ آمیزش دارد چقدر حقّ آمیزش ندارد، اینها جزء احکامی است که کتاب و سنّت بیان کرده است که اگر یک وقت اینها نزاعی داشتند، این را ما در متن عقد گفتیم «علی کتاب الله» و «کتاب الله» یا سنّت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آمیزش را واجب نکرده است، این مانند نکاح دائم نیست. «وَعَلَى أَنْ لَا تَرْتَبِي وَ لَا أَرْتُكَ»، اینها در ردیف مقومات ذکر شده است. این شرط ضمن عقد را که امام دستور نمی‌دهد که شما در متن عقد بگویید! این همه دستوراتی که در عقود هست و شروط زاید هم هست، هیچ‌جا امام نفرمود اگر می‌خواهی بخری شرط بکنی که فلان کنار را انجام بده! این شرط زاید به دست خود مؤمنین است؛ پس از این معلوم می‌شود عنصر محوری نکاح است. «وَعَلَى أَنْ تَعْتَدِيَ خُمُسَةً وَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»؛ [17] باید به این مقدار عِدَّة نگه داری، این هم «علی کتاب الله» و سنّت رسول است.

روایت پنجم این باب که «عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَبَّاسِيِّ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جُنَيْدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكْفُوفِ عَنِ الْأَخْوَلِ» نقل می‌کند این است. می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ قُلْتُ أَذْنَى مَا يَتَزَوَّجُ الرَّجُلُ بِهِ الْمُتَعَّةَ؟» چیست؟ کمترین مهریه چقدر است؟ «قَالَ كَفَمِلَ بَرٍّ؛» یک کفه گندم، به هر حال مالیت دارد که حالا آن روز برای آنها یک کفه گندم مال بود. او سؤال نکرد که متن عقد چه باشد، او سؤال کرد کمترین مهریه چیست؟ اما خود حضرت دارد قوام عقد را ذکر می‌کند. این شخص سؤال کرده که مهریه چقدر باشد؛ ولی حضرت گذشته از اینکه مهریه را بیان فرمود، آن عناصر محوری صیغه و عقد نکاح را بیان کرده است. «كَفَمِلَ بَرٍّ يَقُولُ لَهَا» مرد به زن بگوید «زَوِّجِي نَفْسِي مُتَعَّةً عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَفَةِ نَبِيِّهِ نِكَاحاً غَيْرَ سَفَاحٍ عَلَى أَنْ لَا أَرْثُكَ وَلَا تَرِثِي»، اینها عناصر محوری نکاح منقطع است؛ وگرنه شرط زاید را نه او سؤال کرده، نه در مقام بود و نه مورد حاجت بود. «وَلَا أَطْلُبُ وَلَدَكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى»، اینها هم حقوق نکاح منقطع است. «فَلَنْ يَدَا لِي وَذُنُكِي وَذُنِي»؛ [18] اگر خواستیم مدت را اضافه کنیم، اضافه می‌کنیم؛ البته به عقد جدید. این را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) هم نقل کرده است. [19]

این بخش از نصوص ظاهر آن این است که ارث نبردن در متن نکاح منقطع است. اما روایات باب 32 آنها هم یک شرایطی دارد که بعضی از آنها با اطلاق این هماهنگ نیست. این پیدایش چند قول از این چند طایفه روایت بودن است.

روایت صفحه 66 باب 32 از ابواب «متعه» مرحوم کلینی [20] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: تَزْوِيجُ الْمُتَعَّةِ نِكَاحٌ بِمِيزَابٍ وَغَيْرِ مِيزَابٍ؛» یعنی ذاتاً نکاح منقطع ارثی نیست؛ اما اگر شرط کردید ارث است و اگر شرط نکردید یا عدم آن را شرط کردید ارثی نیست. «تَزْوِيجُ الْمُتَعَّةِ» دو قسم است: «نِكَاحٌ بِمِيزَابٍ وَغَيْرِ مِيزَابٍ»، «إِنْ اشْتَرَطْتَ كَانَ وَ إِنْ لَمْ تَشْتَرِطْ لَمْ يَكُنْ»؛ اگر شرط ارث کردید می‌شود ارث، شرط ارث نکردید ارث نمی‌شود؛ پس اگر شرط ارث کردید ارث می‌شود، ذاتاً «لا اقتضا» است.

پرسش: با روایت «ابان بن تغلب» که «اقتضاء العدم» دارد منافات دارد.

پاسخ: بله، تمام اینها را باید جمع‌بندی کنیم. این طایفه که مورد استناد بعضی‌هاست با مطلقات باید ارزیابی شود تا ببینیم حرفی که مشهور بین اصحاب است در می‌آید یا در نمی‌آید.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی [21] «عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ابْنِ بَكْرِ» - این جریان «ابن فضال» که «خُذُوا مَا زَوَّاهُ»، [22] مانند این گونه از روایات را شامل می‌شود. غالب آنها «حسن بن فضال» و مانند او را توثیق کردند. این «عَنْ ابْنِ بَكْرِ» این رواست اما اگر مرسله یک چیزی بگوید «کذا و کذا»، آن «خُذُوا مَا زَوَّاهُ» که بعید است شامل مراسلات و مانند آن باشد. معنای «خُذُوا مَا زَوَّاهُ» ابن فضال این است که هر چه از اینها نقل شده چه مرسل چه مسند شما قبول بکن، اینکه نیست؛ یعنی مستندات اینها را قبول بکن، اینها موثق‌اند - «عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتَعَّةً»، حکم چیست؟ فرمود: «إِنَّهُمَا يَتَوَارَثَانِ إِذَا لَمْ يَشْتَرِطَا»؛ یعنی «لم يشترط السقوط»، «وَأَمَّا الشَّرْطُ بِغَيْرِ الْبَیِّنَاتِ»؛ [23] یعنی بعد از اینکه جمله «انکحت» یا «زوجت» را گفتند، این شرط را ذکر نکنند نه اینکه بعد از اینکه عقد تمام شد؛ ظاهر روایت این است که این زن مقتضی ارث است. اگر شرط سقوط نکنند، «لَوْ خُلِيَ وَ تَبِعَهُ» ارث‌آور است؛ چون جزء «زوجه» است، جزء «ازواج» است، جزء «نساء» است، جزء «امراته» است و مشهور است، این خیلی مخالف با آنهاست. اگر شرط سقوط نکنند «بالتبع» ارث می‌برد.

این روایت دوم را مرحوم شیخ نقل کرده است، [24] «ابن ادریس» هم از «عبدالله بن بکر» نقل کرده است. [25] - این مستدرک السرائر بسیار کتاب زیبایی است، خود سرائر اگر کسی با آن مانوس باشد بسیار کتاب قوی و غنی است! مرحوم «ابن ادریس»



در همان مقدمه السرائر این حرف لطیف را دارد که علما اصولاً به شاگردان، به فرزندانشان سفارش و وصیت می‌کردند؛ به هر حال اینها در مدرسه که بودند گاهی خسته می‌شدند و می‌آمدند بیرون در بازار، در مغازه‌ها رفت و آمد می‌کردند. مرحوم «ابن ادریس» در همان مقدمه السرائر دارد که داب علما این بود، داب بزرگان این بود که به بچه‌هایشان به طلبه‌ها و اینها می‌گفتند «یا بنی لا تقوموا فی الاسواق الا علی زراد او وراق»؛ [26] یعنی وقتی خسته شدید از حجره رفتید بیرون می‌خواهید بروید به مغازه، یا در مغازه کتاب‌فروش بشین یا آن‌جا که اسلحه می‌فروشند نیزه و تیر و شمشیر؛ یا عالم یا مجاهد؛ یا به درد حوزه بخور یا به درد نظام. «لا تقوموا فی الاسواق الا علی زراد»؛ یعنی آن‌جا که اسلحه جنگی خرید و فروش می‌شود، «او وراق»؛ یعنی آن‌جا که کتاب‌ها و نسخه‌ها و خطی بود؛ چون آن روزها که چاپی نبود، بازار وراق‌ها، بازار کتاب‌فروشان بود؛ یک کسی کتاب می‌خرد، یک کسی کتاب می‌فروخت، یک کسی نسخه خطی یک آقای را می‌خواست بگیرد می‌آمد به این وراق می‌داد می‌گفت این مبلغ را بگیر در ظرف یک ماه این کتاب را برای من بنویس و به من بده! وراق‌ها کارشان این بود، زرادها هم که اسلحه و شمشیر و تیر و نیزه می‌فروختند. فرمود یا به درد این بخور یا به درد آن بخور.

اینکه می‌گفتند من اجازه روایت دارم که معروف بود حالا کم شد؛ برای اینکه الآن نیازی به اجازه روایی نیست، این کتابی است منقح و چاپ شده آدم می‌گیرد مطالعه می‌کند، دیگر از کسی اجازه بگیرد نمی‌خواهد؛ اما آن روز این‌طور نبود که کتاب منقح‌شده را چاپ بکنند. این رساله را از «ابان بن تغلب» می‌گرفتند می‌گفتند شما که خدمت حضرت رفتید و خواندید و نوشتید، اجازه بدهید یک نسخه از این رساله نزد ما باشد، ایشان هم بزرگواری می‌کرد و این رساله را می‌داد. اگر - خدای ناکرده - آن شخص مشکلی می‌داشت، چهارتا حدیث کم می‌کرد یا چهارتا حدیث زیاد می‌کرد، این است که جعلیات پیدا شده است؛ به همین دلیل مسئله قرائت و اجازه روایی پیدا شده است. شما آن نسخه‌های قبلی و قدیمی که محفوظ است، می‌بینید این شاگرد این روایت را نزد استاد خوانده می‌گوید تاریخ فلان، چندم جمادی، «بلغ قرائه»، «بلغ قبلاً»؛ یعنی ما با نسخه استاد مقابله کردیم. این نسخه‌های قدیمی که پیدا می‌شود برای هشتصد سال قبل، نهصد سال قبل یا برای هزار سال قبل یا هزار و خرده‌ای سال قبل است، این‌جا «بلغ قبلاً»؛ یعنی مقابله کردیم، «بلغ قرائه»؛ یعنی ما نزد استاد خواندیم و استاد گفت بله، این را من از حضرت شنیدم، این می‌شود اجازه روایی، پس اجازه روایی می‌خواست؛ وگرنه شما این رساله «محمد بن مسلم» را که خدمت حضرت رفته بود و جان‌کنده بود نوشت، می‌دادید به یک وراق سنی چهارتا کلمه اضافه می‌کرد یا چهارتا کلمه کم می‌کرد. این اضافه و کم شدن‌ها این‌جاها پیدا شده است. این است که اینها مانند جانشان این را عزیز داشتند و مواظب بودند و تطبیق می‌کردند مقابله می‌کردند با نسخه استاد و آن روز که درس تمام می‌شد می‌نوشتند این‌جا مقابله با نسخه استاد امروز تمام شد، و اگر «بلغ قبلاً» در آن نبود، «بلغ قرائه» در آن نبود معتبر نیست. بعد هم که این کتاب تمام می‌شد استاد اجازه روایت این کتاب می‌داد می‌گفت فلان کتاب را که اول آن است، وسط آن این است، آخر آن این است، اجازه دادم که فلان شاگرد نقل کند. این بود که با این جان‌کندن به دست ما رسیده است؛ این‌طور نیست که حالا آن زمان چاپ شده باشد و آسان باشد. حشر اینها با خود ائمه (علیهم‌السلام)! آن روز یک جان‌کندی بود، وگرنه همین بازار وراق‌ها که اکثریت آن دست آنها بود؛ چون هشتاد درصد مسلمان‌ها آنها هستند. با چه جان‌کندی مرحوم کلینی این کافی را نوشته است! مقام اینها در قیامت چه خواهد بود خدا می‌داند!

در روایت سوم دارد که مرحوم کلینی [27] «و عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي خَدِيقَةِ الْمُتَعَةِ قَالَ: إِنْ خَدَّ بِهٍ خَدَّيْهِمْ يَكُنْ لَهَا مِيرَاثٌ». [28]

این روایت جزء نصوص طایفه اولی است. آیا مطلق است چه شرط کرده باشد یا شرط نکرده باشد؟ یا مقید است به نصوص خاصه ای که می گویند اگر شرط کردی ارث می بری.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [29] نقل کرد به صورت مرسل این است که «رَوَى أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ اشْتَرَطُوا لَمْ يُشْتَرَطْ». [30] این روایت باید در آن طایفه اولی ذکر می شد؛ یعنی طبع نکاح منقطع «عدم الارث» است چه شرط بکنند چه شرط نکنند؛ حالا شرط ثبوت بکنند یا شرط ثبوت نکنند یکسره است. روایت پنج به بعد را - ان شاء الله - جلسه آینده مطرح می شود.

- 
- [1] شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، ج 2، ص 251.
  - [2] جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمدحسن نجفی، ج 30، ص 190.
  - [3] عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی الجمهور، ج 4، ص 133.
  - [4] مائده/سوره 5، آیه 3.
  - [5] یوسف/سوره 12، آیه 106.
  - [6] حدید/سوره 57، آیه 3.
  - [7] عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، ص 99.
  - [8] مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی، ج 7، ص 464-471.
  - [9] انوار الفقاهة، کتاب النکاح، کاشف الغطاء، ص 153.
  - [10] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 170.
  - [11] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 455، ط اسلامیة.
  - [12] احزاب/سوره 33، آیه 6.
  - [13] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 455، ط اسلامیة.
  - [14] مائده/سوره 5، آیه 5.
  - [15] وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج 21، ص 43، ابواب صیغة المتعة، ب 18، ح 2، ط آل البيت.
  - [16] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 455، ط اسلامیة.
  - [17] وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج 21، ص 44، ابواب صیغة المتعة، ب 18، ح 4، ط آل البيت.
  - [18] وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج 21، ص 44، ابواب صیغة المتعة، ب 18، ح 5، ط آل البيت.
  - [19] من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 462.
  - [20] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 465، ط اسلامیة.
  - [21] اصول کافی، شیخ کلینی، ج 5، ص 456-457، ط اسلامیة.
  - [22] من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 4، ص 542.



- [23] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج 21، ص 66، ابواب صيغة المتعة، ب 32، ح 2، ط آل البيت.
- [24] تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، ج 7، ص 265.
- [25] السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن ادریس حلی، ج 3، ص 633.
- [26] السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن ادریس حلی، ج 1، ص 43.
- [27] اصول کافی، شيخ كليني، ج 5، ص 466، ط اسلامية.
- [28] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ب 32، ابواب صيغة المتعة، ج 21، ص 67، ح 3، ط آل البيت.
- [29] اصول کافی، شيخ كليني، ج 5، ص 465، ط اسلامية.
- [30] وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، ج 21، ص 67، ابواب صيغة المتعة، ب 32، ح 7، ط آل البيت.